

مجدولی

در ذکر عترت نبی

(بی حرف الف)

از مولانا نظام الدین علی بن محمد واعظ شامی

بکوشش: محمد قلی دانش پوره

مجدولی

در ذکر عترت نبی

(بی حرف الف)

از مولانا نظام الدین علی بن محمد واعظ شامی

بکوشش: محمد تقی دانش پژوه

مجدولی

در ذکر عترت نبی

(بی حرف الف)

از مولانا نظام الدین علی بن محمد واعظ شامی

بکوشش: محمد تقی دانش پژوه

این رساله باید از نظام شامی باشد، همان نظام الدین هروی شامی شنب یاشام غازی زنده در بغداد در سال ۷۹۵ که بدربار تیمور برده شده و بدستور او در ۸۰۴ - ۸۰۶ ظفرنامه را ساخته است. اگرچه او را نگارنده مطلع الشمس عبدالواسع خوانده است ولی چون بنوشتۀ حافظ ابرو او از واعظان بوده و در حلب هم میزیسته است و در ظفرنامه شمس شیعری هم دارد پس رسالۀ ما باید از او باشد و نامش هم علی بن محمد خواهد بود. او در آغاز ظفرنامه (ص ۱۰) خود را (نظام شامی) خوانده است.^۲

او گویا همان نظام تبریزی باشد که سلوان المطاع فی عدوان الطباع ابن ظفر مکی اندلسی ساخته ۵۵۴ (مجلس ۲: ۶۳۱) را بنام ریاض الملوك فی ریاضات السلوك

۱- در مجالس النقایس (ص ۲۷۶ و ۲۷۹) از عبدالواسع یاد شده که شاید همان عبدالواسع منشی هروی باشد که گویا ترسلی ساخته است (فهرست دانشگاه ازمنزوی ۲: ۱۹۰ و ۲۸۰- ذریعہ ۹: ۷۰۲ - فرهنگ سخنوران ۳۸۱) او نظام شامی نخواهد بود.

۲- بنگرید به: ظفرنامه چاپ پرک بادیاچه فرانسوی در دو جلد در ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ رجال حبیب السیر ص ۷۱ - فهرست ریو ص ۱۷۰-۱۷۳ - استوری ۱: ۲۷۸ و ۱۷۲۱ - دانشمندان آذربایجان ۳۸۰ - فهرست ادبیات ۲۸۰ - چلبی تنها از ظفرنامه یزدی یاد کرده و گویا او را در این زمینه هم اشتباهی دست داده است.

برای شیخ اویس بهادرخان در ۷۶۸ هجری قمری درآورده است.^۱

در این رساله سرگذشت کوتاهی از پیامبر و دوازده امام شیعی اثنا عشری آمده است و عبارات آن بسیج و بی حرف الفاست و از نیروی خالی از تکلف هم نیست. چاپ این رساله از روی دونسخه آماده شده است:

۱- نسخه ش ۱۱۶۴/۲ دانشگاه گ ۳۸ پ-۸۶ پ که در فهرست دانشگاه (۲۱۵۳:۶) از نگارنده بنام «تاریخ عترت» شناسانده شده است.

۲- در جنگ دانشمند گرامی آقای دکتر مهدی بیانی که با کمال گشاده رویی در دسترس بنده گذارده اند و در دیباچه اخلاق محتشمی آن را وصف کرده ام و از ایشان بسیار سپاسگزارم. این رساله در آغاز آن درگ ۱ ر-۴ بخط نسخ برادر مؤلف همام طبیب مورخ آغاز سال ۸۱۲ دیده میشود و از خاتمه آن برمیآید که مؤلف در این تاریخ زنده نبوده است.

در این جنگ شعرهایی است از مؤلف که اینک می بینیم:

لمولانا نظام الدین الواعظ رحمه الله

و محمد و محمد و محمد	و محمد خیر الانام و سیدی
و علی الکرار ثم ثلثة	و علی الکرار ثم ثلثة
و بقرتی عین البتول و جعفر	و بقرتی عین البتول و جعفر
من بعد ما استدفع البلوی بهم	من بعد ما استدفع البلوی بهم
یا لائمی فی حبه و وفائهم	یا لائمی فی حبه و وفائهم
حجر بقیک من الصخر و الجلمد	حجر بقیک من الصخر و الجلمد

وله تغمده الله بغفرانه

خدای داند و گر بنگری توهم دانی

درین حدیث که میگویمت خطا نبود

که من بکار جهان آنچنان شدم خرسند

که هیچ گونه مرا بعد ازین عنان بود

۱- بنگرید به: دانشمندان آذربایجان ۳۷۹-ذریعه ۱۱: ۳۳۸-دانشگاهش ۱۳۵۷

۲- ۵۷۵- کشف الظنون چلبی دردو کلمه ریاض و سلوان.

کمینه پا یگه همتم بود گردون
 ازان سبب که ورا سدره منتها نبود
 بنزد همت من بس تفاوتی نکند
 که باشدم زرو مال و منال، یا نبود
 بدم بکس نرسد تا توانم و آنگه
 مرا امید نکویی جز از خدا نبود
 دلم قویست که تا زنده ام بیاری حق
 صفای عیش مهنا بود، چرا نبود؟
 غم جهان نخورم زانکه غم نمی ارزد
 روان مردم عاقل بغم سزا نبود
 دوروزه عمر که آن را عوض نخواهد بود
 بعجز و انده و غم بگذرد روا نبود
 بدوستی که بجز دوستی نمی جویم
 که با ویم بجز از مهر و جز صفان بود
 کجاست آنکه دلم با خیال عارض او
 چنان خوشست که یکدم از جدا نبود
 بآب چشم رهش را گرفته ام که گرش
 گذر فتد بسوی ما گذر ز ما نبود
 خدا دوا ی دل من کناد و این درد یست
 که جز وصال نگار منش دوا نبود
 وله طاب ثراه
 قلم و ارار کسی بینی زیند خود جدا گشته
 شکم خالی و زاب چشم بر سر بارها گشته

برویش آمده آبی زکنج خلوت تاری
بسودا سر برآورده درون پر ناله ها گشته
منه بر حرفش انگشت و بخت مستقیم او
چونامه سرد را ورتاشوی از خویش وا گشته
وله فی بغداد

یا حبذا بلدة طابت لنازلها والنفس طيبة والقلب مسرور
هواء بغداد محدود علی نعم لکن هوایی علی بغداد مقصور
(گه ر)

مولانا نظام الدین واعظ شامی
نصیحتی بجوانی ز پیر باده فروش
شنیده ام که بپیری نمی رود از گوش
لطیف طبع شوو باده نوش وساده بپوش
کریم وار شوو زر بیاش و راز بپوش
که هوش تا بتوانی بمی سپار مدام
شنو نصیحت پیران توای جوان بهوش
ز قیل و قال مدارس سیاه گشت دلم
هنوز صحبت رندان و بانگ نوشانوش
مرا رضای تو باید نه کام و رغبت خویش
باختیار تو [۱]م تا که هست طاقت و نوش
بدانچه طبع تو خواهد مطیع و منقاد
بهر چه امر تو باشد غلام حلقه بگوش
سگان کوی اگر قانعند از تو بجان
نظام، جان ده و خوش باش بهر چیست خروش

نشانه‌هایی که در تصحیح این رساله بکاربرده شده است:

ص: نشانه نسخه دکتربانی که از آغاز افتادگی دارد ولی اصل قرارداد شد.

د: نشانه نسخه دانشگاه که در آغاز و انجام کامل است ولی نویسنده آن

در میانه عبارتهایی را انداخته یاد گرگون ساخته است.

() نشانه عباراتی که تنها در «د» هست.

[] نشانه عباراتی که در «ص» هست یا از روی قرینه در آنجا‌هایی که این

نسخه نقص دارد افزوده شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

صنوف حمایید و فنون شکر یبعد در نعت حضرت معبودیست که نیرنگ هستی بر لوح وجود کشیده بند تصویر ویست ، و ضرب ماحدت بی مر و شعوب منت بی کیفر وسیله قربت مقصودی که جبین هر موجود در محل سجود بر عتبه تقدیر وی . منتش عظیم است ، و نعمتش عمیم ، و حدش عظیم ، و ملکش قدیم . و درودی که بورود وی نفحه روضه خلد بخیشوم دل رسد ، تحفه مرقد معطر و مشهد معنر سید رسل ، و مهد سبل ، مکی شجرت ، یثربی هجرت ، مدنی تربت ، مکرم مجتبی ، محمد مصطفی علیه صله رحمة و تسلیم [و] برکة و تکریم من رب غفور رحیم .

و بعد ، سبب تحریر سطر ی چند که مرقوم میگردد ، و موجب تسطیر حرفی دو که مزبور میشود تقریر کرده تحریر میپذیرد که هر شغلی بسببی منوط است و هر عملی بموجبی مربوط ، در شهر رجب مورخ هشتصد و سه هجری ، شبی که سعود نجوم بر صحن نیلی گردون بقلم ملوع رقوم نور میکشیدند و وفود جنود نور در بروج عروج جیش بعد جیش میرسیدند در صحبت شریف دوستی دینی و همدلی یقینی که بذروه فلکی سیرتش مکمل حسن صورت و صورتش متمم حسن سیرت ، لفظش دلیل ذهن مستقیم ، و فضلش قرین درك و تفهیم ، حفظه رب حفیظ فی کنف حفظه و جنبه سوء دهر عنید بمنه و لطفه ، و در صحبت دوستی چنین در ثمین سخن میسفتم و در هر مشرب حدیثی میگفتم شجون سخن و محون نلخ (؟) مؤدی شد بذکر جمعی که در فن دیبری نصیبی مکمل گرفته و در قسم نویسندگی بحد منیع رسیده ، چنین تقریر کرد که درین عصر شخصی هست مشهور سخنش بخوبی چون در ...^۱ [در] حضرت ملک عهد دیبر است ، شمسی است که در فلک هنرمینیر است ، قدرتش بر فیض معنی بحدی که نویتی قصه ای بخدمت دستور عهد بر شیوه ای نوشته بود که نخستین حرف حروف تهجی که

ترکیب سخن عربی و عجمی جز بر سیل قلت بی [وی صورت] نمی بندد بی تکلف
 محل تعجب بود ، چه ضرورت حرف مذکور در ضروب سخن مجمع علیه شده و در
 بند و گشود کن و مکن معول علیه گشته . گفتم : شک نیست که بی وی سخن بصعوبتی
 عظیم گفته میشود ، ولی صورت مثقب صفتش در معنی کمتر سفته میشود ، بخود
 گفتم : مدتی است که در حلیه فضل دم سخنوری میزنی ، و در مجمع هنر برخود
 جمل و تفصیل مینویسی

گرمرد رهی خیز و درین حلبه بکوش

ورنه برو و دگر مشو عشوۀ فروش

طبیعت شوخ چشم نهضتی نمود و بخت خیره رو گفتنی کرد ، جنون ذوفنون
 رهبری کرد که مقصود جز بمعونت وی بحصول نپیوندد ، و قلم بی مددوی عهده شغلی
 برخود نگیرد ، بحرست که لقیطه عنبر بر موج وی بیفکند ، و ظلمتی است که خضر
 روح معنی سرچشمه در وی می طلبد ، بلشکر هندی سلب کشور روم فرو میگیرد ، و زلف
 مشوش بر روی دلبر مهوش پری پیکر وی میگسترد ، دیگر گفتم :

ز هندی تیره درون ره مجوی

غم دل بکلاک سحر گوی گوی

قلم که همدم قدیمی بود و مدتی در بزم فضیلت بد نمی نمود سری که هست

بوی گوی و بری که جویی زوی جوی .

بقلم گفتم و شنیدم پر	که توهستی گزین کننده در
من ز تو مرد می بسی دیدم	گوهر لفظ تو بسی چیدم
بهمه چیز دستگیر منی	همدم روح دلپذیر منی
هست فکر دگردرون دلم	ورچه من بیشتر ز حد خجلم
چه شود گر کنی دمی مادم	که ز فیض تو بخششی رسدم

[. خرد که دمی

 چون شنیدم چنین سخن ز قلم
 ز تو شرمندگی بسی هستم
 هم تو همدم شوم
 منت بر من شکسته بسیست
 ز من خسته دل مبر پیوند
 روز غربت تو د [ستگیر شوم]
 نفسی در ندم بهم بزنم
 قلم چون نفیر غم بشنود
 گفت حکم تو هست بر سر من
 [مدتی خدمت بسر کردم
 چون زوی لطف و مردمی دیدم
 وی نبشتی ^۳ و من همی گفتم
 چون قلم سر عجز پیش کشید ، و سخن من بگوش دل بشنید ^۴ در چنین وقت
 که چنین فکرتم در سر بود «مجدولی در ذکر عترت نبی» در نظر بود . گفتم :
 « جزوی در محمادت ^۵ و منقبت و کیفیت وضع و (مولد) و مسکن و مسقط

۱- نسخه اصل از آنجایی که نقطه گذاری کردم آغاز میشود و باندازه یکی دو صفحه افتاده است و این شعرها هم بر اثر بریدگی کاغذ و وصالی شدن آن درست خوانده نشده و بجای ناخوانده ها نقطه گذاری کرده ام چه این شعرها از بیت «معذرت ندی» تا بیت «قلم چون نفیر... بخشود» در «د» نیست و بسیاری از این بیتها را بقرینه درست کردم و شاید هم آنچه من نوشتم درست نباشد .

۲- د : نرسد هیچ بر تو کیفر من .

۳- د : نوشتی

۴- د : شنید

۵- د : و در نظر بود که جلدی در ذکر عترت مصطفی و جزوی در محمادت .

و مدفن و حسن سیرت و فضل سریرت هر یک» بنو(یسم که) همین صنعت^۱ دروی
مرعی بود، و هم سعیت مشکور و مرضی، [دل بر (ین نیت) همدمی کرد و روح درین
خلوت محرمی نمود]^۲، (وقلم کمر خدمت (بر) بسته، (بسر میدوید)، و لفظ برطبق
معنی پی در پی میرسید، و شرطی که رفته در [ین] سطور مر(عی ست)، مگر در نقش
نگین [و کنیت و سمه] هر یک، و در سه ترجمه که لفظ عبدالله محکی ست^۳، چون
محل تغییر و تصرف نبود بوضع^۴ خود مرویست، و کتبت^۵ فی بلدة (حلب) و حمد
ربی قد و جب.

صدر (مسند تمکین)، رسول مکی مکین، ثمره شجره
خلیل، در صدف ذبیح جلیل، سرور بشر، محرم خلوت گه قدر،
محمّد عربی
علیه صله ربه و تسلیمه^۶
طوطی چمن نبوت، گلبرگ گلبن مر(وت)، خوش خوی (علی)
خلق عظیم، خوب روی ملک کریم [شعر:

مہتر و بہتر رسل کہ وجود شد طفیل وجودوی موجود
سند و سید و بشیر و نذیر فضل و رحمت محمد و محمود]

هنوز صحن گیتی بچہرہ میمونش منور نشده بود کہ جمهور ملل برظہور [وی]
متفق بودند، و بوعده^۷ وجود وی معترف، و بدین سبب جمعی کثیر فرز(ند) خود
به «محمد» تسمیہ کردند. در عہد کسری روز دوشنبہ ہفدہم^۸ (بیع) مقدم در
ہشتصد و دو سکندری در مکہ^۹، بنت و ہب وضع حملش کرد، و عرصہ گیتی بنور

۱- د: صفت

۲- د: مرضی و دلپذیر قلم - آنچه در متن در میان دو کمانہ گذارده ام: (ین نیت)

در اصل بریدہ شدہ و بقرینہ افزودم.

۳- د: ترجمہ لفظ عبد اللہ کہ یکہست

۴- د: بوضع

۵- د: کتبت ذلک

۶- د: محمد مصطفی صلی ربه علیہ

۷- د: بوعده

۸- د: ہژدہم

۹- ص: مدینہ

جبین محمدی منور گشت^۱، در شکم تسبیح میکرد، و ختنه کرده بزمین رسید، [و شرف مجلس کسری همین شب در گرد (ید)، و سقف منشق شد، و نور بحیثیتی بدرخشید که شرف قصور بص... پدید شد، و شهب بر مرده جن قذف کردند، و کسری بصورتی که در نوم دیده بود مذکور گشت، سطحی که بزرگ بتعین کهنه بود تبیین کر[ده] بقرب قدوم وی خبر کرد، و در وقت شیر خوردن حلیمه معجزی... بدید، و پسر ذی یزن که ملک عرب بود بجودوی حقیقت نبوت وی تقریر کرد، شرح صدرش میسر شد، [و غیمش در ظل گرفت، و چون سن شریف بچهل رسید حجر و شجر^۲ [بتسلیم بروی تشریف بسته تقدم نمودند، (و) زمینش مسجد کردند، و برعیش نصرت بخشیدند، پس و پیش بیک صفت دیدی، وظبی وضب بوی سخن گفتی، و جنع نخل بفرقتش تضجع نمودی، و درخت بمعجزش منشق شدی و دیگر بهم پیوستی)، سنگ در کفش تسبیح گفتی، فرج کفش بوقت عطش لشکر... معین گشودی، و چشم کنده در موضع خود درست فرمودی، گوسپند مسمومش بزهر خبر کردی، و عرقش نطع و بستر معطر (کردی)، بدر بمعجز دستش بدو نیمه شد، و خورشید غروب کرده بدعوتش رجعت کرد، خلیفه نخست که پدر زمره بشربود بوی و عتر[ت]ش] توسل کرد، و سبب قبول توبه وی شد، نوح فتوح بوی طلبد، خلیل جلیل بپدری وی شد، موسی کلیم خلعت تکلیم ببرکت و (ی) پوشید، یوسف در سخن بدو توسل کرد، عیسی مبشر مقدم ش(ریف) وی بود، روز محشر نخست کسی که قبر بروی منشق شود و (بر) خیزد وی بود، و در موضع شفیع درجه رفیع وی بظهور رس(د)، در یکشب بل بعضی شب بفلک بر شد [و بحیثیتی ترقی کرد که جبرئیل در منزل خود زوی متخلف شد، و محل [....] دومی بر رفرف نشسته فوق عرش رسید] و سخن [حق] (شنید، بحقیقت) تجلی کلی رسید، مدت عمرش شصت و سه [بود، و] فرزند

۱- د: شد

۲- د: حجر و شجر نتشریف قدومش تهنیت نمودند.

۳- د: دوسه کلمه ای بریده شده و خوانده نمیشود.

هفت [بود] سه دختر و بقیه پسر^۱، نقش فصش^۲ : « محمد رسول الله»، وهم در روزو شهر مولد بحظیره قدس نقل فرمود^۳، وطیر علوی نشیمن روح مطهرش بمستقر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر پیوست، سبب موتش عرض و مرض و عود [ضرر] زهر [خیبر بود] در حجره خودش که در جنب مسجد بود دفن کردند، در عهد ملک هرقل^۴، رب صل وسلم علیه وبلغ تحیتی بین یدیه !

شیربیشه ظفر [در معرکه حربش نیروی غضنفر] یعسوب^۶

دین، [و مبین سنن یقین،] کشف کننده سرسلونی [بتحقیق،

پژوهنده خبر «لو کشف» در محل تصدیق، [جفت بسنده^۷

بتول، وصی حضرت رسول. [شعر:

علی
سلام ربه علیه
و کرم وجهه لدیه

شهی که هست سلونیش بر علوم دلیل

ز سرلو کشفش برده دل نصیب جلیل

نه بر صحیفه فکرش نشسته گرد نشور

نگشته در پی دنیای دون حقیر و ذلیل

شقیق و پسر عم رسول بود، و وصی محمد، و جفت بتول، [جبرئیلش بفتوت

ستوده، و رسولش در سن صغرسبیل رشد نموده، در مدینه علم و سرسکینه حلم،

همت (و کرم)ش مشهور [و نجاتش مذکور،] علمش بی حد، و فضلش بی عد،^۸

(و) جودش ز موجودیش، و قدمش در دین پیش، [در شکم کلمه تقدیس میگفت،

و چون یونس در بطن تسمیح میکرد. شعر:

۱- د، و نسخه بدل ص : نه بود پنج دختر و بقیه پسر

۲- د : نگینش

۳- د : متوفی شد، ص : حضیره

۴- در عهد ملک هرقل دفن کردند

۵- د : علی مرتضی

۶- د : یعسوب دین حیدر

۷- د : پسندیده

۸- د : عملش بی حد و علمش و فضلش بی عد.

گهی زجمجمه کردی خبر بفضل مبین

گهی برحمت خورشید ره نموده بدین

خدایو مملکت لو کشف وصی نبی

سلیل دوحه خلت حریف یقین[؟]

غدير خم دليل فضل وی بسنده ، وهریکش درموضع تهنیتش « بخ بخ »
گوینده ، سورنبی بفضلش تنزیل گرفته ، و مسند تقوی بحلم و حکمتش تزیین پذیرفته ،
زن بی عهد دنیی مطلق وی ، معجز صطل و مندیل متعلق بوی ، [و] ضربتش بر گردن
عمر و عبدود^۱ همسر پرستش [ثقلین] و بوعده رسول کشنده فجره و ظلمه و مرقه^۱ [در وقت
خسف نعلین ،] پدرش بیروشبر [بود ، ویر] کننده در خیبر ، [منقبتش بیرون ز حدست ،
و مکرمتش فزون برعد ، ز هداش مشهور ، و فضلش مذکور ،] و کنیتش^۲ بحسن منتسب
بود ، و لقبش بمرتضی مشتمل^۳ ، روز جمعه سیزدهم رجب سنه ثلثین فیلی در ملک
یزدجرد سیمه^۴ بتول^۴ [و بنت سمی لیش] در درون کعبه وضع حمل کرد ، [و گیتی
بضوء نور جبینش مستضی^۵ شد ،] مدت عمرش شصت و سه بود ، و فرزندش بیست و نه :
نوزده پسر و ده دختر . نقش نگینش : « الله الملك » ، روز جمعه بیست و یکم شهر صوم
بمورخ چهل هجری در وقت تغلب پدر یزید متوفی شد ، و در [نجف در] مشهد
غرویش دفن کردند ، و سبب موتش ضربت پسر ملجم بود ، [علیه لعنة !]

حسن مکرمت و یمن منقبت وی نه در مرتبه یی^۵ مقرر

حسن مجتبی

گشته که تقریر [هر مقرر] شمه ای مبین کند ، محمّدت نفس

نفیس و مزیت رتبت جلیلش نه بحدی بلندی گرفته که تحریر هر محرر لمحّه ای محرر
کند . گل دستة چمن نبوت ، و پرورده زمن فتوت ، شیر [ثدی] و حی مکیده ، و بدرجه

۱- د : فسقه

۲- د : کنیت

۳- د : مشهور

۴- د : به بتول

۵- د : بمرتبه

سیدی بهشت رسیده ، [کرمش بحدی که سرشک دیده غیم پیشش حقیربودی ،
وحسن صورتش بحیثیتی که خورشیدپیش جبینش چهره نگشودی ،] جبریلش تحریک
مهد کرده ، و بدرنبیلش به پیش قدمی تجدید عهد کرده ، [شعر:]

حسن علی فتوت که ز گوهر نبوت

نه بوی کسی رسیده [نه چنودودیده دیده]

بشنو که هست رمزی ^۱ ز محمد حنیفه

که علی سرست و دروی حسنست همچودیده

روز جمعه منتصف شهر صوم سنه ثلث هجری در مدینه بنت مصطفی بتول وضع
حملش فرمود ، و حسن یوسف صفتش در قصر ^۲ وجود چهره گشود ، چون علی مرتضی
بروضه قدس رحلت فرمود خلیفه [بحق] وی بود ، لکن پدریزیش در معرض (حرب)
بود [و] مظنه فتنه و خون ریزش ، مصلحت وقت در هدنه دید ^۳ . مدت عمرش چهل و
(هفت) و کسری [بود و بعضی گویند چهل و هشت ، عدد] فرزندش هجده ^۴ ، نقش
نگینش «الله العزیز» ، روز دوشنبه پنجم صفر سنه خمسین من هجرة در وقت تغلب
پدریزید بزهری که زن وی جعه بفریب جمعی بی دین سقیش کرده بود متوفی شد ،
و در مدینه نزد قبر بتولش دفن کردند .

معدن جود و کرم ، منبع فضل و حکم ، جگر گوشه رسول ، نور
حسین شهید چشم بتول ، سروچمن هشت در ، شمع گلشن هفت منظر ، چرخ
در تعزیتش قرطه نبلی پوشیده ، زهره در سوگش خون دیده ریخته ، [در بحور کرمش
سفن نوید هر ملهوف بمقصد مقصود رسیده ، ولیکن لب طلبش در پی شربتی چون دل
مجر و ح تفسیده ،] سعید^۵ کشور دین [و حمیت، شهید] مهمه کرب و بلیت ، سبط نبی ،

۱- د : مروی

۲- د : مصر

۳- د : مصلحت وقت دیده در مدینه بود

۴- د : هفده ، هفت پسر و ده دختر

۵- د : سپهبد

حسین علی ، [شعر :

زییم چنگل شیر فلک فکنده تست

فلک بدین همه تمکین کمینه بنده تست

نمرده ای تو ، بنزد حق تو زنده و نیز

دلیل خلق سوی شرع روح زنده تست]

بعبدالله مکنی [بود] به زکی و شهید ملقب^۱ ، روز سه شنبه و گویند پنجشنبه سیم
شهر رسول بعد حسن بکترین مدت حمل بتول دختر رسول در مدینه در [مدت] ملک
یزدجرد وضع حملش فرمود^۲ ، مدت عمرش شصت کم^۳ دوو کسری ، [فرزندش شش :
دو دختر ، بقیه پسر] ، نقش نگینش : «ان الله بالغ امره» ، روز دوشنبه دهم محرم مفتوح
شصت و یک هجری فرموده یزید لعین شهیدش کردند ، و بعد چهل روز سرش ریفش
پیش بدن نقل کرده دفن کردند .

بر گزیده ای که محفل عبودیت بسجودش زین گرفته بود ، و
علی بن حسین کشور دین بوجودش زینت پذیرفته ، تضرع و دعوت دل سوزش
جگر سنگ خونین کرده ، و بقصد شب و روزش پشت کوه پر شکوه شکسته ، نه کس در
حلیه فضل بوی قرین ، و نه جز بد کر حقش تسلیم دل حزین ، تن خود بعبودیت
فرسوده ، و قرینش پیوسته ذکر و فکر بوده [شعر :

علی که زین بدو میگرفت دینی و دین

فقیر و بر سر تخت علوم صدر نشین

نهفته نیست حسین نیست نستبش لکن

چو زین بدلقبش شهرت ویست بدین]

کنیتش «محمد» بود ، و گویند بکنیت رسول نیز مکنی بود . روز جمعه و گویند
پنجشنبه منتصف جمیدی دوم [و گویند نهم شهری که «یتشعب فیه کل خیر» صفت ویست]

۱- د : و مذکی بود و شهید ملقب

۲- د : نمود

۳- د : و کم

(سنة ست و ثلثین، و گویند سبع و ثلثین) بنت یزدجرد ملک عجم در مدینه وضع حملش کرد، در وقتی که [علی] مرتضی خلیفه بود. مدت عمرش شصت کم یک، نقش فصحی^۱ «لکل اجل کتاب»، فرزندش نوزده: ده پسر و نه دختر، روز شنبه هجدهم^۲ محرم بمورخ^۳ نود و یک (و گویند خمس و تسعون) روح مطهرش در مدینه بحضرت قدس پیوست، و سبب موتش سقی سم ولید بود.

علم علم محمدی بدو مشتهر بود، و مسند دین نبوی بوجودش
محمد بن علی مفتخر، گلبرگ حقیقه دین، و سروچمن عین یقین، هرورقی که در چمن فضل شکفته مفصل مجمل علوم ویست، و هررقی^۴ که در مجمع علم نوشته مکمل بتکمیل فضل وی، بتیغ درک (ضمیر) شکم علوم دریده، و بقوت طبع روشن و ضمیر منیر بحقیقت ملکوت رسیده. [شعر:]

کشیده پرده پوشش ز روی فضل و هنر

زمین ز لفظ گهر ریز کرده پر ز درر

رسول کرده خبر زو و علم بی مر وی

گرفته حصه فضل و هنر ز جاده و پدر

جاش بفضالش خبر کرده بود، و بعلمش سمر [کرده]، و تحفه تجیت و تسلیمش هدیه بخشیده، مکنی بجعفر بود، و به بقره^۵ [علومش بسبب لقب مشتهر، روز دوشنبه سیم صفر، و گویند] جمعه غره رجب سنة سبع و خمسين (و گویند تسع و خمسين) در مدینه در عصر [پدر] یزید سمی (به) بتول بنت حسن وضع حملش کرد، روی زمین بنور جبینش منور شد، نقش نگینش: «العزة لله جميعا»، مدت عمرش سبع و خمسين

۱- د: نگینش

۲- د: هشدهم

۳- د: مورخ

۴- د: ورقی

۵- د: و به بقره ملقب

۶- د: روز جمعه رجب و گویند دوشنبه ۳ صفر و گویند سنة سبع و خمسين

۷- د: مستضی.

و کسری^۱، فرزندش هفت [عدد بود]: پنج پسر و دو دختر، روز دوشنبه هفتم ذی حجه و گویند ربیع مقدم در مورخ صدوده و کسری در مدینه روح منورش بقبه قدس رسید در ملک عبد ملک بسمی که ولیدش سقی کرده بود، و در (مقبره شریفه) بقیعش دفن کردند. مطلع صبح صدق و یقین، خورشید برج تقوی و دین، گرد نعلینش ذرور^۲ دل زمره تقوی، کلک درر بخشش دلیل و مستند

جعفر صدوق

اهل فتوی . [شعر:]

خلیل خضر قدم جعفر خلیفه خدام

دلیل خلق سوی حق حلیف مجد و کرم

هدی و علم و تقی در خلیقتش مضمهر

فنون فضل و هنر در طبیعتش مدغم

بعبدالله مکنی بود، و نسبت لقبش بصدق مسمی، در مدت ملک عبد ملک روز یکشنبه هفتم رجب^۳، و گویند هفدهم ربیع مقدم، (و گویند بیستم) بمورخ نود کم هفت، در مدینه مخدیره ای که کنیتش بفروه منتسب بود، وضع حملش کرد (ه)، و عرصه گیتی بفردولت علمش علم بهجت بر کشید، مدت عمرش شصت و پنج بود، فرزندش هشت: (پنج) پسر و دو سه دختر، نقش نگینش: «انت ثقتی فاعصمنی» در مدینه در عهد منصور روز [دو] شنبه منتصف رجب بمورخ^۴ صد و چهل (متوفی شد، و گویند در مورخ صدوسی و پنج) [در حبس] مرغ روحش بر شرف غرف بهشت نشست، و بعضی گویند که وی نیز بسقی سم شهید شد، و در بقیعش دفن کردند. موسی عیسی دم، خضر قرین، کلیم طور مکرمت، و نوح کشتی

موسی کظیم

دین، محمد مکرم و وی کریمست، موسی کلیم بود و وی

کظیم است^۵، معروف^۶ پیرده گیری، درش بزرگی موصوف شد، و هر که بنسبت

۱- د: شصت کم سه

۲- د: در دیده

- د: عشرين و گویند هفتم

۴- د: رمورخ

۵- د: و بموسی کظیم

۶- د: معروفست

بوی سری ورزید بسقطی معروف گشت ، [شعر:]

کلیم طور کرم موسی مسیح سرشت

که بود زبده هر هفت چرخ و هشت بهشت

بزر مهر فلک بر صحیفه نیلی

نخست تر ز همه چیز مدحت تو نوشت

مکنی بحسن بود و ملقب بکظیم، روز جمعه هفتم صفر بمورخ صد و بیست و هشت در عهد پسر عبدالملک حمیده بر بریه وضع حملش کرد ، و روی زمین به [نور] طلعت منیرش بهجت فزود ، مدت عمرش شصت کم پنج (بود) ، فرزندش چهل بود: بیست پسر ، بیست دختر . نقش نگینش : «کن من الله علی حذرا» ، روز جمعه پنجم رجب بمورخ صد و نود کم هفت در عهد رشید در حبس^۲ سندی قلعی در حلق شریفش ریختند و مرغ روح مقدسش بیچمن روضه خلد پرید ، و در محلت کرخ در مقبره قریشش دفن کردند .

نبی رتبت ، علی همت ، حسن مخیر ، حسین سیرت ، جعفر سریرت ،

علی بن موسی موسی گوهر ، حلمش نمونه بزرگی [وسؤدد] ، و علمش قرینه

فضل [بی عدد ، کوس دولتش برقبه چرخ کوفته ، ووی در طوس خفته ، و عریف

دهر در تعریف بزرگی و فضلش چنین گفته] شعر:

علی موسی مهر سپهر مردی وجود

شه سریر بزرگی بر غم ور شک حسود

ولی عهد خلیفه نه بل خلیفه عهد^۳

که چون سعود سوی چرخ فضل کرد صعود

در مدینه در عهد منصور خلیفه روز جمعه ، و گویند پنجشنبه دهم ذی قعدة

بمورخ صد و شصت کم هفت ، مخد ره نجمه ، و گویند سکن نوییه ، و گویند یکتم ،

۱- د : الحذر

۲- د : بحسن

۳- د : حق

وضع حملش کرد^۱، وچمن خلقت بگلبرگ وجودش زیب ورونق پذیرفت^۲، مدت عمرش خمس و خمسون^۳، فرزند دویسر دودختر، نقش فصش^۴: «انما ولی الله»، روزجمعه بمورخ دویست و سه بسمی که پسررشید که خلیفه عهد^۵ بود سقیش کرد روح مقدس بحضرت قدس پیوست، ودرطوس درمنزل خودش دفن کردند.

منبع تقوی بود، و معدن فتوی، سلیل^۶ موسی بود، لکن

محمد تقی^۷ خضر^۸ صفت دم ز مجمع بحرین زدی، نبیره^۹ کظیم بود [بدین سبب] دعوی پیش قدسی ثقلین کردی، روضه مقدسش مهبط زمره ملک، منجوق قبه منورش غیرت مهر بر ذروه فلک. [شعر:]

شهی که بود بجود و بفضل و علم^{۱۰} مثل

بکوی عصمت وی ره نبرد پیک خلل

بسرین مدوره نیلگون فلک صد ره

برسم پیش کشش برده ثور وجدی و حمل

مکنی بجعفر بوده، و بنسبت اجود ملقب، شب جمعه (و گویند در) منتصف شهر صوم، [و گویند روز جمعه دهم رجب] بمورخ صد و نود و پنج، در عهد پسر رشید سریه سری سریرت نوییه، که بسبب^{۱۱} کنیتش مولد (ه) بود، وضع حملش کرد، وزنگ چهره گیتی بصیقل جبین نور بخشش زدوده شد، مدت عمرش بیست و پنج بود، [و] فرزند هفت: سه دختر بقیه پسر، نقش فصش^{۱۲} «المهیمن عضدی»، در عشر

۱- د: در مدینه در عهد منصور خلیفه مخدوره بلبله که نسبت کنیتش بغین و گویند بیکن و گویند کتم بود روز جمعه و گویند پنجشنبه دهم ذی قعدة سنة ست و خمسين وضع حملش کرد.

۸- د: و چون نبیره

۲- د: گرفت

۹- د: بجود و بعلم و فضل

۳- د: شصت کم پنج بود

۱۰- د: و بجود

۴- د: نگینش

۱۱- د: نسبت

۵- د: ان

۱۲- د: نگینش

۶- د: عصر

۷- د: چون سلبله موسی بود خضر

مؤخر ذی قعدة بمورخ دویست [ویست] و دو^۱ در عهد معتصم بزرهسپری شد، و
طیرسدره نشین روحش بمقصد صدق رسید، و در مقبره قریش پیش جا گزیده خویش
دفن کردند.

خلقش نمونه نسیم ربیع بودی، و بهر نفس سرحونه^۲ طیب و
عطر گشودی، دیده خرد بکحل محمدتش مکتحل شده، و دل
عقل بند کر منقبتش مبتهج گشته، [شعر:]

نقیب مجمع قدس و جلیس مجمع قرب

حبیب قلب نبی و علی، علی نقی

نبی علوم و علی سیرت و حسن صورت

که بود چون پدر و جد خود رضی و تقی^۳

بحسن مکنی بود، و بنسبت هدی ملقب، در روز دوشنبه پنجم رجب بمورخ
دویست و ده و دو، در مدینه، سریه^۴ نیکو سیرت وضع حملش کرد، فرزندش سه پسر
بود، نقش نگینش، حفظ العهود نیل السعود، مدت عمرش چهل و یک و کسری،
روز سه شنبه^۵ پنجم رجب بمورخ دویست و شصت کم پنج، [در عهد] معتز، روح
مقدسش بحضرت عزت رسید، و در مدینه متوکل در منزل خودش دفن کردند.

سرخیل عسکر دین، لشکر کش کشور یقین، مبرجه^۶ هشت
روزنه بهشت حجو^۷ در مدرسه^۸ جودش، قبه مقرنس هفت طبقه

حسن عسکری

فلک کوچه در معبد سجودش [شعر:]

۱- هردو نسخه: دویست و دو

۵- د: چهل و سه

۲- د: نفس چوبه

۶- د: روز شنبه

۳- د: نقی

۷- د: فرجه

۴- د: سریه

۸- مدینه

شکر عسکری برد وقت حدیث وی خرد

هر که چنین شکر خورد دست ادهد دگر خرد

خلق شود بدین شکر رسته ز تلخی محن

چون دهدش ز دست خود هر که بود درو خرد^۱

مکنی بمحمد بود ، و بنسبت هادی ملقب ، روز جمعه بیستم و گویند پنجشنبه
پنجم [ربیع] مؤخر بمورخ دویست و سی و دو ، حدیثه از مدینه وضع حملش کرد ، مدت
عمرش بیست و هفت و کسری ، یک پسرو یک دخترش بود . نقش فصش^۲ : «انالله
شهید^۳» ، روز یکشنبه سلیم^۴ ، و گویند هفتم ربیع مقدم ، بمورخ دویست و شصت ،
پسقی سم ، در عهد معتمد ، در گذشت ، و حریف روحش ببزم رحمت رسید ، و در مدینه
متوکل پیش پدر خودش دفن کردند .

خطیب خطه ملکوت ، مفتی^۵ کشور جبروت ، دیده روح بدیدن
محمد مهدی روی پرورش منتظر ، سرسهر مؤمن بمسرت وجودش مفتخر ،
زیبنده مسند^۶ علم و حکمت ، زینت دهنده کشور تقوی و عصمت ، رنگ گستر دل
هر مؤمنی کسیر ، روح پرور هر شکسته ای حقیر ، سیم بخش بی دریغ ، دین پرور بزخم
تیغ ، [شعر:]

محمد حجت حق و دلیل صدق بر قولم

ز قول جد وی بشنو گرت نبود زمن درخور

عزیز مصر تحقیق و عزیز عرصه معنی^۸

ز علمش خلق گیتی جمله ره جویند و وی رهبر

۱- د : دل

۲- د : شکر خورد

۳- د : نگینش

۴- د : شهید الله

۵- د : بیستم

۶- د : زیب

۷- د : بمسند

۸- د : عزیز تقوی و معنی

کنیتش کنیت^۱ جاد کبیر خود [ست]، ولقبش حجت و منتظر، روز جمعه منتصف شهر مقدم برصوم بمورخ دو یست و شصت کم پنج در مدینه متوکل، گنجور کنوز عصمت نرجس، وضع حملش کرد، و چمن وجود بگلدسته شهودش مزین و معطر شد، روز یکشنبه هشتم^۲ ربیع مقدم، بمورخ دو یست و شصت، چون معتمد خلیفه تجسس وی مینمود^۳، غیبت کرد، بقول و نقل شیعه، مدتی غیبت صغری بود، [و توقیع بخزنه^۴ و بهر که وکیل وی بود میرسد]، و درین عهد وقت غیبت کبریست^۵، و کس بروی مطلع نیست، چون وقت ظهور وی رسد، نیرو وجودش در مکه طلوع کند، و سیصد و سیزده کس بر عدد لشکر بدر بدو پیوندند، و جنود ملکی، و وفود ملکی معونتش کنند، و عرصه گیتی در عهد وی، بموجب وعده رسول، پر عدل و سعت گردد.

(و الله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب).

[تمت الرسالة بعون الله وحسن توفيقه علی یدی مؤلفها
 العبد علی بن محمد المشتھر بن نظام الواعظ تغمدہ بغفرانه ،
 و ذلك في بلدة حلب سنة ثلاث و ثمانمائة ، والله الحمد
 والحسنى . و فرغ من تنميقة العبد محمد بن محمد المشتھر
 بهمام الطيب اخو المؤلف احسن الله مآله بمحمد آله ، و اواخر
 محرم الحرام مفتتح عام اثني عشر و ثمانمائة بابواب البر شنب
 الغازاني انا الله برهان الباني ، حامدا مصليا ، رب اختتم
 بالحسنى] .

۴- ص : بحرمة (?)

۵- د : کبری شد

۶- د : خصم

۱- د : بکنیت

۲- د : بیستم

۳- د : حکم بحبس وی نمود